



# دانش تردید

## معرفی کتاب

### آیا این مطلب درست است؟

نویسنده: جوئل بست  
مترجم: علی مرشدی زاد  
انتشارات: قصیده سرا  
قیمت: ۱۶۰ هزار تومان

فرزاد نعمتی

خبرنگار گروه فرهنگ



را در نظر بگیرد که ناتوان از تفکر انتقادی باشد: اوشخصی ساده لوح (و آسیب پذیر) است که هر توصیه تجاری را جدی می گیرد، شتاب زده سراغ خرید محصولی می رود که تبلیغ شده است، سخن هر سیاستمداری را متقاعد کننده می داند و... ما پیوسته با ادعاهایی در اخبار، کتابها، مقالات: از رادیو، تلویزیون و شخصیت های آنلاین: در پست های وبلاگی، یادکست ها، ویدئوهای دانلود شده و رسانه های اجتماعی روبه روی شویم. چگونه باید همه این ادعاها را ارزیابی کنیم؟ چگونه باید آن را که احتمالاً بتوان به عنوان ادعایی صادق پذیرفت، از آنهایی که باید به آنها شک کرد، تفکیک کنیم؟

استفن تولمین، فیلسوف بریتانیایی می گفت استدلال از مدخل بنیادها، دلایل قانع کننده و نتایج تبعیت می کند. جوئل بست نیز در این کتاب با چنین مدلی از استدلال سراغ استدلال های جامعه شناختی می رود. در این مدل استدلال در بردارنده بنیادهایی است که اطلاعات اساسی را در اختیار می گذارد، دلایلی قانع کننده که توجیه کننده گرفتن برخی نتایج است و خود نتیجه. برای نمونه: «باران می بارد (بنیادها) ومانمی خواهیم خیس شویم (دلیل قانع کننده)، پس بیرون رفتن از خانه را باید به تاخیر بیندازیم (نتیجه). اگر این مدل را مبنای قرار دهیم، تفکر انتقادی مستلزم ارزیابی هر سه عنصر بنیادها، دلایل و نتایج است.

در بخش بنیادها اهمیت شواهد، آمارها و تعاریف بسیار کلیدی است زیرا ممکن است شواهد، آمارها و تعاریف متفاوتی وجود داشته باشند. (باران نمی بارد، آنچه شما باران می نامید، مه یا نهمن باران است و...). در بخش دلایل قانع کننده، اما مسئله این است که دلایل قانع کننده به مثابه توجیهات بار هنجاری و ارزش گذارانه دارند، بنابراین تا آنجا که برای افرادی برخوردار از ارزش های مشترک بیان می شوند، شاید نیاز چندانی به توجیه نداشته باشند، اما وقتی پای ارزش های متفاوت در میان باشد (مثلاً وقتی کسی خیس شدن را نه امری نامطلوب، بلکه اگر امری مطلوب می داند)، مسئله فرنجتر از آن است که به سادگی رفع و رجوع شود. در نهایت در بخش نتایج نیز باید پیچیدگی های امر را به حساب آورد. برای نمونه ممکن است کسی بگوید، در شرایطی اضطرابی لازم نیست به خاطر بارش باران در خانه ماند، زیرا برای نیل به هدفی مهمتر باید حتماً از خانه خارج شد یا با چتر بیرون رفت و خیس نشد.

جوئل بست در این کتاب در ۱۴ فصل می کوشد با استفاده از این مدل به ارزیابی مناقشه های موجود در علوم اجتماعی بپردازد. اختلافاتی که نباید آنها را دست کم گرفت یا گمان برد که به سهولت می توان بر آنها فائق شد. از نظر بست بخشی از مشکل در نقد استدلال های مخالف است، اما مشکل بزرگتر از قضا جای دیگری است: «انتقادی اندیشیدن درباره استدلال هایی که با آنها موافق نیستیم، آسان ترین است و هنگامی که موافقیم، سخت تر است و سخت ترین هنگامی است که شخص خود استدلال را طرح می کند.» از این منظر تفکر انتقادی مورد توصیه بست، فن تردید در همه چیز و مهمتر از همه تردید در تفرکات خویش است: امری که «بشیرت را به جایگاه امروزی آن رسانده است و اگر قرار باشد اوضاع همچنان به سمت بهتر شدن برود، این تفکر ضرورتی بی اندازه دارد.»

تقسیم می کند و عنوان فرهنگ فردگرا و جمع گرا را بر آن می نهد. در فرهنگ فردگرا، افراد با پیشینه های گوناگون دوستانی پیدا می کنند اما اغلب اوقات، وقتشان را جدا از هم سپری می کنند. در این فرهنگ، فضای زیادی برای کشف و شهود، تغییر و تنوع وجود دارد. اما در فرهنگ های سنتی و جمع گرا، نسل ها در کنار یکدیگر زیسته اند، به یکدیگر تکیه کرده اند و ارتباط صمیمانه و نزدیکی با یکدیگر دارند. در فرهنگ فردگرا، وقتی فرد در یافتن دوستی است که اشتراکات زیادی با او داشته باشد، احساس تنهایی بایی هدفی می کند که بسیار اضطراب آور است. در فرهنگ جمع گرا نیز از آنجایی که ارتباط صمیمی بسیار پسندیده است، تحمل تنهایی ممکن است فشار زیادی را بر فرد تحمیل کند. از این رو، دکتر مورتی شکل سومی از فرهنگ را تعریف می کند که بهترین محتویات دو فرهنگ را داراست. در این شکل سوم، صمیمیت همانند فرهنگ سنتی پسندیده است اما افراد ناچار به پذیرش تفاوت ها و اشتراکات یکدیگر نیستند، بلکه حق انتخاب دارند و با توجه به آمان ها و علائق شخصی خود، اشتراکات و تفاوت ها را پذیرا می شوند. در این شکل سوم، افراد آزادی بیان دارند و می توانند خود واقعی شان باشند و آن گونه که می خواهند و نیاز دارند با دیگران ارتباط برقرار می کنند.



پادزهری به نام تنهایی کنترل شده

در قسمت دوم و پایانی کتاب، دکتر مورتی پادزهرهایی را برای احساس تنهایی پیشنهاد می دهد. به اعتقاد او، برقراری رابطه رویدادی است که از درون به بیرون شکل می گیرد. به این معنا که ما باید ابتدا خود را به خوبی بشناسیم و احساس خودشنفقتی را تجربه کنیم. برای شناخت خود و درک این احساس نیاز داریم که گاهی تنها باشیم و به خلوت خود پناه آوریم. در تنهایی است که حس قدردانی ما و احساسات مثبت مان نسبت به دیگران نمود می یابد. گاهی جای خالی دیگران در زندگی ما باعث می شود که به نکات مثبت اخلاقی آن ها و کارهایی که برای مان انجام داده اند بیاندیشیم و حس قدردانی در ما شکل بگیرد و از این رو بتوانیم ارتباط بهتر و مؤثرتری با افراد برقرار کنیم. بنابراین تنهایی یا بهتر است بگوییم خلوت گزینی، همیشه بد نیست و اگر آگاهانه باشد، می تواند احساسات مثبت ما را در جهت برقراری پیوندهای مؤثرتر پرورش دهد. پادزهر دیگری که دکتر مورتی برای مقابله با تنهایی مطرح می کند، کمک کردن و درخواست کمک از دیگران است. کمک کردن به دیگران باعث می شود که ما روابط نوینی را تجربه کنیم، دوستانی بیابیم و احساس مفیدبودن داشته باشیم. ازسوی دیگر باید توانایی این را داشته باشیم که از دیگران درخواست کمک کنیم. نباید از طرد یا قضاوت شدن ترسیم و به این امر بیاندیشیم که درخواست کمک از دیگران، عزت نفس ما را نابود می کند. احساس ترس و شرم از کمک گرفتن از دیگران، تنهایی را به وضعیت ماندگاری برای ما بدل می کند و با گذشت زمان این حس را به ما می دهد که برای کسی مهم نیستیم و ارزش عشق ورزیدن نداریم. چنین حسی ما را از برقراری هرگونه ارتباطی با دیگران بازمی دارد، غافل از این که بسیاری از روابط ماندگار در پی کمک گرفتن از یکدیگر شکل گرفته اند. به زعم دکتر مورتی، این کار به هیچ وجه آسان نیست و رسیدن به مرحله ای که بتوانیم به دیگران کمک کنیم و از دیگران کمک بخواهیم، شجاعت می خواهد. باید آسیب پذیر باشیم. به دیگران فرصت دهیم و به خودمان ایمان بیاوریم. فرصت دادن به معنی ساختن ارتباطی نوین است و ساختن همین ارتباطات است که دنیای واقعی و مجازی را بر آن می دارد که در راستای حمایت از ارتباطات انسانی و نه ترویج استقلال و انزواطلبی گام بردارند. در چنین دنیایی است که مهربانی و شفقت، مقدس انگاشته می شوند و جایگاهی در سیاست گذاری های فرهنگی و سیاسی می یابند و دقیقاً در همین نقطه است که روابط انسانی توانایی شفاف بخشی جسمی و روانی ساکنان زمین را می یابند.

که تنگاتنگ تر و تعاملی تر است و در فصل پنجم کتاب در این زمینه توضیح داده شده است. کتاب پنج فصل دیگر هم دارد که در آنها نیز موضوعات مرتبط دیگری توضیح داده شده است. هایدی مایبام در فصل های مختلف کتاب «فاصله ها» این پرسش را مطرح می کند که اتخاذ دیدگاه دیگران یعنی چه و چرا اهمیت دارد و جوانی که به دست می دهد، اشاراتی ضمنی دارد به اینکه چطور می شود خودمان، دیگران و دنیای پیرامون مان را بشناسیم، همچنین به این توجه کرده که خوب شنیدن بودن یعنی چه، ما چطور در دنیا وجود داریم و عینیت چیست. مایبام با این حال تأکید دارد که کتابش صرفاً نظری و گمانه زانه نیست. او در توضیح بحثش نوشته: «نظرات و ادعاهای من پشتوانه تجربی مبسوطی دارند. در سرتاسر کتاب داده های روان شناختی و نظریات فلسفی درهم تنیده اند و امیدوارم این هم طرز فکر تجربی را ارضای کند و هم ذهن هایی را که به فلسفه تمایل بیشتری دارند. در عین حال تکتک بخش های این کتاب عملاً به کارتان می آید.»

آنچه مدعی این کتاب است پذیرش ذهنیت و جهت گیری شخصی به عنوان عاملی اساسی به ارزیابی جدید و عمیقی از همدلی می رسد. بر این اساس همدلی روشی است برای غلبه بر نگاه محدود ما به جهان، افراد دیگر و خودمان. به جای اینکه چشم مان را ببندد ما را متوجه حقیقتی گسترده تر می کند. مثلاً باعث می شود فضات بتوانند جرمی را از زاویه متفاوت با عرف جامعه درک کنند. ما همدلی می کنیم تا بین توجه به خودمان و منافع و علائق مان از یکسو و توجه به دلبستگی ها و رفاه حال افراد دیگر تعادل ایجاد کنیم. همدلی می کنیم تا از نگاه مان به جهان فراتر برویم؛ نگاهی که به لحاظ فرهنگی، زمانی و مکانی محدود است. اغلب متوجه نیستیم که تصور مان از جهان تا چه حد ناشی از خودمحوری و تنگ نظری است. به همین خاطر همدلی مان با دیگران راهی است برای کسب اطلاعات غیر عینی یا غیر بی طرفانه درباره آنها اما رویکردها و عقاید ما پیشاپیش ذهنی و شخصی اند. در نتیجه همدلی عملاً جانبداری مان را سست تر و بی طرفی مان را برجسته می کند.

## نازنین یار...

نقد نمایش «امشب به صرف بورش و خون»



آریو راقب کیانی

منتقد تئاتر

باید گفت که همچنان دنیای رمان های داستانی فلسفی برای هر خواننده ای، مملو از شخصیت های بدیع و غریب هستند که شیخوار در طول و عرض قصه پیچ و تاب می خورند و هزارگانه ای با عامل های اخلاق و وجدان انسانی و در کنار آن نفسانیات انسانی به صورت انتزاع گونه ای دست و پنجه نرم می کنند. البته که عاملیت اشرفی گری و طفیلی واقع شدن طبقه پایین، در رابطه سازی شخصیت های داستانی این نویسنده شهیر نقش بسزایی داشته است. همین موضوع باعث خلق سوال برای هر شخص می شود که در پس آثار او بالاخره انسان ها در قبال یکدیگر وسیله مفروض داشته شده اند یا هدف یا اینکه در این زمینه دیدگاه بینابینی در نوشتار او به چشم می خورد؟ این روزها «مهدی زندانی خرم» با اقتباس نسبتاً وفادار گونه ای که از رمان «نازنین» این نویسنده روس داشته است، دست به نگارش نمایشنامه مونولوگ «امشب به صرف بورش و خون» داشته است و «صابر ابر» آن را روی صحنه برده است؛ نمایشی که بسان شخصیت پردازی های رمان های داستانی فلسفی، دوگانگی رخ داده شده در شکل گیری رابطه بین افراد بر اساس ثروت و فقر را به طرز صحیحی پرداخت می کند. این نمایش تک گویی شده، تا حدودی در آرایش کلمات در قالب سخن و گفتار و انتقال درونمایه موفق عمل کرده است و نشانه های دیداری روی صحنه اعم از تدارک سوپ بورش در آشپزخانه ای چهارسویه و چیدمان و هندسه ای صحنه ای در نظر گرفته شده برای مخاطب، تداعی گر حضور در رستوران با وجود میزگرد و پذیرایی از او با کاسه های از این سوپ و... است که تماماً در خدمت زبان نمایشی به کار بسته شده اند. نمایش با روایت گری مردی (با بازی صابر ابر) که پیشه اش امانت فروشی می باشد، همراه است که ابتدا به ساکن مسلط بر خویشتر جلوه می کند و هر چه نمایش به سمت گره گشایی آن نزدیک می شود بر شدت و حدت پریشان احوالی او که در کنار جنازه زن جوان خود ایستاده است افزون می گردد. مرد راوی با استفاده از تکنیک جریان سیال ذهن و ته به سر کردن روند قصه و ایجاد تعلیق در پنج دقیقه پایانی، تلاش برای جلب همزبستی مخاطب با لحظات واپسین زندگی کاراکتر نازنین با نشخوهرهای ذهنی و نبش قبر کردن هایش دارد و هر چه بیشتر از نمایش می گذرد جواب سوال های چه شد و چرا اینگونه شد و چگونه به این منتج شد، بیشتر بر تماشای کاراکتر می گردد. نمایش نه تنها به تفاوت سنی این زوج یعنی مرد ۴۰ ساله و دختر جوان و نحوه زوجیت آنها به عنوان یک پارادوکس اساسی دست می گذارد، بلکه نسبت به اختلاف طبقاتی این دو نیز بی تفاوت نیست. اینکه نازنین به عنوان شخصیت غائب این درام نتوانسته است در خصوص تخفیرشدگی و فلاکت، تاب بیاورد و جواب کوچک شرمند هایش توسط مرد را اول با پیمان شکنی و خیانت، سپس با انتحار بدهد و به گونه ای بنای قدرت و سلطه مردانه او را در هم ریزد و عشق او را خوار و خفیف و حقیر نماید، نکته ای که از همان حس عدم امنیت، زمان های داستانی فلسفی و طغیان شخصیت هایش برمی آید. مسلماً وقتی چنین زنی از بین انتخاب بد و بدتر یعنی زندگی با همه های پیر و عجوزه و ازدواج با مردی خودشیفته و مسن تر از خود، دومی را انتخاب کرده است، در برابر حقارت ناشی از خوشبختی ظاهر سازی شده و حقارت ناشی از آن، مرگ را انتخاب خواهد کرد و با به یادگار گذاشتن جنازه اش پوزخندی به سلطه گری مرد و طمع اما و اگرهای فراوان بر او خواهد داشت. در این راستا نمایش به صورت غیر مستقیم و زیرکانه ای سوبه های بیانی اش را به سمتی برده است که زن با این قتل نفس، نخواست است به شکل اشیاء گرانبها و ویترینی مغازه مرد درآید و در تلاطم های بیمارگونه و شیداگونه اش خود را از مرد دریغ کرده است. نمایش به شکل استادانه ای دو نکته تراز عشق بی قد و شرط و شرارت بی رحمانه را در برابر هم قرار می دهد و نازنین یار را، به صورت جسدی در برابر مرد تنها قرار می دهد. این سوپ خونی است که مرد پیش تر از این برای خود پخته بود و دستپخت خودش است.

